

رفقای گرامی ،

چرا خائنین سازمان اکثریت هر روز گستاخ تر می شوند؟

هر روز که می گذرد خائنین اکثریتی بیش از پیش بر علیه نیروهای انقلابی گستاخ تر می شوند. آنها با تأسیس وبلاگها و سایت های اینترنتی درعین حال که درصد تبریئه خود برآمده اند ، به روال گذشته بصورت پنهان و آشکار به همکاری گسترده خود با رژیم جمهوری اسلامی ایران ادامه می دهند. بر کسی پوشیده نیست که تا چند سال پس از واقعه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نمایندگان سازمان خائن اکثریت در زندانهای اوین ، کمیته مشترک، کمیته مرکز و سایر مراکز سرکوب رژیم حضور داشتند و هنگام آزادی رفقای سازمان و دیگر نیروهای انقلابی آنها را شناسایی می کردند. باوجودیکه تعداد زیادی از رفقای سازمان ما پس از تحمل شکنجه های فراوان درمراکز سرکوب رژیم از پذیرش اتهامات وارده و نقش سازمانی خود سرباز زدند اما سرانجام هنگام آزادی توسط مزدوران اکثریتی شناسایی و به جوخه اعدام سپرده شدند. برای نمونه رفیق مهدی خانزاده و رسول از تشکیلات سیستان و بلوچستان هنگام آزادی از زندان اوین توسط اعضاء اکثریت که میز کار آنها در دفتر زندان و درکنار جلادان رژیم بود شناسایی و تیر باران شدند. شما درگذشته بخشی از اسناد خیانت های اکثریت و حزب توده را تحت نام «اسناد سخن می گویند» منتشر نموده اید. از اینرو تقاضا دارم بنا به وظیفه ای که عهده دار هستید هرچه زود تریقیه اسناد مربوط به مشارکت مستقیم و غیر مستقیم سازمان اکثریت و همکاری های این جریان مخوف با رژیم جمهوری اسلامی ایران را منتشر سازید.

بی پاسخ گذاشتن دروغها و افتراهای روز افزون رهبران خائن اکثریت موجب شده است تا فرومایگانی نظیر فرخ نگهدار، مهدی فتاپور و سایر شرکاء به تحریف حقایق پردازند. بدون شک در صورت عدم بر خورد بموقع و فقدان توضیحات اغنایی ، برای نسل جوان تشخیص سره از ناسره بسیار دشوار خواهد شد.

با توجه به حقایق فوق و موارد بسیار دیگری که لزوم تکرار آن را نمی بینم، تقاضای عاجل دارم نقاب از چهره خائنین اکثریت بگشائید تا همگان از عمق خیانت های امثال فرخ نگهدار ، مهدی فتاپور و دیگران آگاه شوند. طی سالهای گذشته تنی چند از افراد وابسته به این جریان از آنها جدا شده اند. آنان اطلاعات و حکایت های تکان دهنده ای را از نقش رهبران زبون خود نقل می کنند. مطمئن هستم شما به حد کافی از این حقایق آگاهید و چه بسا که اسناد آنرا نیز در اختیار داشته باشید . بطور مثال مهدی فتاپور به دستور فرخ نگهدار مدت مدیدی سمت رابط با نخست وزیری رژیم جمهوری اسلامی و رساندن اطلاعات اپوزیسیون به ساواما را عهده دار بوده است . وی در تماس دائمی با بهزاد نبوی سخنگوی وقت دولت و ابوالفضل سرحدی زاده معاون خلخالی و وزیر کار وقت رژیم بوده است. همین عنصر کثیف اکنون برای خودش وبلاگ درست کرده و برای تبریئه رهبران اکثریت به اشاعه دروغهای آشکاری دست زده است. آنها برای فرار از مجازات و پاسخگویی به خیانت های شان چند سالی است که دست به دامن رضا پهلوی و کیهان لندن شده اند. نگهدار و فتاپور هیچگونه شرمی نکردند که هنگام دیدار با رضا پهلوی سبد گلی برای شاهزاده ببرند که به گفته

شاهدین سبدگل شبیه تاج شاهنشاهان بوده است .

رفقا

ترجیح می دهم بجای طرح سئوالات بیشماری که در ذهنم نقش بسته است و از حوصله این مختصر خارج است یکی از آنها را برایتان نقل کنم. امیدوارم با پاسخ صریح و روشن خود ، سکوت را بشکنید و فصل جدیدی را در افشاء چهره حقیقی خائنین به مردم ایران بگشائید.

سؤال - مهدی فتاپور در وبلاگش تحت عنوان «عشق بتوده ها» ادعا کرده است ، هنگام انشعاب اقلیت و اکثریت بر سر چاپخانه بین شما اختلاف بوده است و موضوع را چنین نقل کرده است «پس از انشعاب اقلیت بر سر مالکیت چاپخانه بین ما و اقلیت اختلاف بود. وقتی ما شنیدیم هادی غلامی مسلسل بسته و همراه با کاظم و نظام جلوی چاپخانه ایستاده اند من و مجید عبدالرحیم پور و رضا غبرایی فوراً تصمیم گرفتیم به رفقایمان بگوییم که چاپخانه را فراموش کنند و آنرا به اقلیت واگذار کردیم. این تصمیم گیری برای ما آنقدر روشن بود که برای اتخاذ آن به بیش از چند دقیقه وقت نیاز نداشتیم. من این چنین تصمیم هایی را در همان رابطه که گفتم توضیح میدهم و مشکل میتوانم رد عشق بمردم را در آن بیابم.» فتاپور سپس برای خوش رقصی نزد پسر شاه و به قصد بی اعتبار کردن مبارزات انقلابی رفقای سازمان برای سگ مریم انصاری اشک تمساح می ریزد و چنین ادعا کرده است «من فکر میکنم واژه هایی چون عدالت جویی دقیق تر و گویاتر از واژه هایی چون عشق بمردم است و اگر عشق بمردم مضمون دیگری را مورد نظر دارد، دشوار میتوان توضیح داد که چطور فداییانی که به مردم عشق میورزند میتوانند سگ مریم انصاری را برای امتحان اسلحه شان بکشند و در برابر ناراحتی او بخندند و او را بچه نتر خطاب کنند. »

ملاحظه می کنید فتاپورو شرکایش اکنون در هراس از آینده ایکه دیر یا زود سرنوشتشان را در کنار پاسداران و آدمکشان رژیم رقم خواهد زد به هرذالت و پستی تن در داده اند. فتاپورکه اکنون در نقش یک شارلاتان سیاسی قلم فرسائی می کند هیچگونه شرمی ندارد که در رکاب رضا پهلوی نقش حقیرانه ای جستجو کند ویا برای جلب حمایت طیف سلطنت طلب به چاپلوسی خانم انصاری و سگش بنشیند . رفقا ! شاید اظهارات من برای شما تازگی نداشته باشد و شاید هم این موضوع را برای امروز جنبش با اهمیت تلقی نکنید ولی بهرحال برای ثبت در تاریخ هم که شده لطفا حقایق را بر ملا کنید. منتظر پاسخ علنی و روشنگریانه شما می باشم.

بااحترامات رفیقانه - اسکندر

پاسخ

رفیق اسکندر

مطمئن باشید خیانت های سازمان اکثریت به جنبش انقلابی ایران نه فراموش می شود و نه بی پاسخ می ماند. عناصر مزدوری نظیر مهدی فتاپور و فرخ نگهدار به حد کافی در جنبش انقلابی ایران بی آبرو و بی

اعتبار می باشند. اگر خزعات فتاپور در خور پاسخ بود حتما دوسال پیش که این جسارت را بخرج داد و به درج این گونه لاطائلات پرداخت به وی پاسخ داده بودیم. ازسوی دیگر شما بدرستی اشاره کرده اید که ما در گذشته بخشی از اسناد خیانت های حزب توده واکثریت را تحت نام « اسناد سخن می گویند » منتشر ساخته ایم. در حقیقت وظیفه اصلی ما ادامه انتشار بقیه اسناد است تا عموم مردم ایران از نقش این خائنین در لودادن نیروهای انقلابی و عمق همکاری این جریانات با رژیم جمهوری اسلامی ایران آگاه شوند. این امر مهم یکی از وظایف اصلی سازمان می باشد و هم اکنون در تدارک انتشاربقیه اسناد می باشیم.

در مورد « مالکیت چاپخانه » هنگام انشعاب اقلیت و اکثریت قضیه از این قرار بود:

در آن هنگام (قبل از انشعاب) مسئولیت مالی و تدارکاتی سازمان بعهده رفیق هادی (احمد غلامیان لنگرودی) و رفیق بهرام بود. در تقسیم کاری که بین رفیق هادی و رفیق بهرام شده بود، مسئولیت مستقیم چاپخانه به رفیق بهرام واگذار گردیده بود. در آن هنگام مهدی فتاپور دونفران فامیل های نزدیکش را بنام مهران و برادر وی بنام مهرداد را به رفیق بهرام معرفی کرد و اظهار داشت این دو در امر چاپ تخصص خوبی دارند و برای چاپخانه سازمان مناسب هستند. از آنجا که رفیق بهرام شناخت دقیقی از دغل کاریهای بیشمار فتاپور و نگهدار و باند بازیهای آنها داشت پذیرش فامیل های فتاپوردرچاپخانه را تا مدتی به تعویق انداخت. سرانجام پس از شور و مشورت با رفیق هادی و بخاطر جلوگیری از هرگونه سوء تعبیری دال بر اینکه مبدا کسی تصور کند ما(اقلیت) نگران آینده امکانات سازمان هستیم این دو نفر را در چاپخانه به کار گماردیم. پس از چندی رفیق بهرام متوجه شد که تمام گزارشات چاپخانه بطور غیر اصولی و ضد تشکیلاتی در اختیار فتاپور قرار می گیرد. در آن هنگام رفیق بهرام به مهران تذکر داد که چنین ارتباطی باید قطع شود. همچنین به وی یادآور شد سازمان در آستانه انشعاب قرارداد دارد، از اینرو بنا به تصمیم سازمان هیچگونه نقل و انتقالی نباید صورت گیرد و تا تعیین تکلیف نهایی، شما نیز موظف هستید فقط دستورات مسئول خودرا اجرا کنید و حق هیچگونه ارتباطی با سایر نیروهای سازمان را ندارید.

تذکر فوق همزمان شد با روزهایی که انشعاب اقلیت و اکثریت فرارسید. به دستور کمیته مرکزی سازمان بنا بود چاپخانه سازمان هیچگونه نشریه، بیانیه و یا کتابی که متعلق به جناحهای مختلف سازمان باشد را چاپ نکند. این تصمیم سازمان توسط رفیق بهرام به پنج نفر از نیروهای سازمان که در چاپخانه مستقر بودند، از جمله هردو فامیل فتاپور ابلاغ شد. برای کنترل و نظارت بر این امر نیز هر روز حداقل دوبار رفیق بهرام به چاپخانه سر می زد.

روزیکه انشعاب اقلیت و اکثریت بوقوع پیوست هنوز تکلیف چاپخانه سازمان روشن نشده بود و کماکان منتظر بودیم تا از سوی مسئولین سازمان دستور تازه ای ابلاغ شود. باوجودیکه در آن هنگام کارزیادی در چاپخانه نبود ولی یک روز قبل از انشعاب، به دستور فامیل فتاپور که درغیاب رفیق بهرام مسئولیت چاپخانه را عهده داربود تصمیم گرفته می شود همه افراد چاپخانه شب هنگام سر کار حاضر شوند. طبیعی بود که

سایر افراد دستور تشکیلاتی را اجرا کنند و هیچکس نپرسید چرا؟ بارها چاپخانه سازمان در هنگام شب به کار افتاده بود و این درخواست مهران نیزشکی را بر نمی انگیخت.

اولین بی پرنسپیی های سازمان اکثریت

با وجودیکه مسئولیت چاپخانه در اختیار اقلیت (رفیق بهرام و هادی) بود اما کمیته مرکزی اکثریت با زیر پا گذاشتن کلیه اصول و پرنسپیهای انقلابی پیشاپیش به طرح توطئه پرداخته بود. برای اجرای این هدف فتاپور به فامیلش دستور داده بود تا همه نیروهای مستقر در چاپخانه را گمراه کند و آنها را برای چاپ مخفیانه کار اکثریت شبانه به چاپخانه بکشاند. مجری این توطئه، فتاپور و فامیلش بودند و توانستند با سوء استفاده از موقعیت و مسئولیت سازمانی خود در غیاب رفیق بهرام شبانه چهل هزار نشریه کار اکثریت را چاپ کنند. تدارکات آنها در آن شب از این قرار بود:

مهران با آگاهی از گرایش دوتن از رفقای مستقر در چاپخانه که مواضع اقلیت را قبول داشتند به نحوی آن شب تقسیم کار میکند که این رفقا چاپ نشریه جدید را متوجه نشوند. به این منظور وی ابتدا آن دو نفورا سرگرم کارهای دیگری می نماید. یکی از آن دو رفیق را فقط برای روشن کردن موتورخانه و کارهای کوچک برقی در خارج از چاپخانه مشغول کار می کند و به اومی گوید شما داخل چاپخانه نشوید، ما امشب کار زیادی نداریم و اگر خواستی می توانی در اطاق نگهبانی استراحت کنی. بدین ترتیب مهران مشکل راه اندازی برق چاپخانه را حل مینماید و آن رفیق زنده یاد را با این ترفند که امشب کار زیادی نداریم و استراحت کن خنثی می کند. آن رفیق نیز پس از بازدیدهای فنی و کنترل اطراف چاپخانه از لحاظ امنیتی در دفتر ورودی چاپخانه به استراحت می پردازد. یکی دیگر از رفقا را نیز که برای کارهای فیلم و زینک نیاز داشت در طبقه دوم چاپخانه مستقر می کند (مکانی که دستگاه های فیلم و زینک قرار داشت) و به بهانه اصلاح کارهای عقب مانده، آن رفیق را هم چندین ساعت سرگرم نگه میدارد. بدین ترتیب در عین حال که دستگاه فیلم و زینک را برای چاپ نشریه کار اکثریت به کار می اندازد رفیق دوم را نیز خنثی می کند. سپس با تردستی در طبقه اول چاپخانه به چاپ و تکثیر چهل هزار نشریه کار اکثریت دست می زنند. با وجودیکه همه نیروهای چاپ از اوائل شب در چاپخانه حضور داشتند ولی نشریه کار اکثریت آن شب بین ساعات ۱ تا ۴ بامداد چاپ می شود. آنها این ساعت را انتخاب کرده بودند چون مطمئن بودند که در آن موقع شب هیچیک از رفقای مسئول چاپخانه به آنجا سر نمی زنند.

چگونه سایر نیروهای چاپخانه از توطئه اکثریت مطلع شدند؟

حدود ساعت ۲ بعد از ظهر بود که رفقا هادی و بهرام به چاپخانه مراجعه کردند. ابتدا از هرپنج نفر حاضر در چاپخانه سؤال و جوابهایی پیرامون راه اندازی دستگاه های چاپ در شب گذشته به عمل آوردند. به نیروهای مستقر در چاپخانه ابلاغ شد که سازمان دچار انشعاب شده و همانطور که قبلا تذکر دادیم قرار

نبوده هیچ مطلبی که مربوط به جناحهای سازمان است در چاپخانه چاپ شود. خطاب به هر پنج نفر سؤال شد آیا نشریه کار دیشب اینجا چاپ شده؟ ابتدا سکوتی برقرار شد، سپس یکی از رفقا گفت دیشب همه اینجا کار می کردند. مهران بعنوان عامل اکثریت در چاپخانه گفت ما کارکردیم ولی کتابهای طالقانی و سایر کتابها را چاپ می کردیم، هیچ چیز مربوط به سازمان دیشب چاپ نشده است. یکی دیگر از رفقا که بهت زده شده بود گفت من دیشب به کارهای دیگری گمارده شده بودم ولی حالا که این مسئله مطرح شده فکر می کنم ما دیشب فقط کتاب چاپ نمی کردیم، فامیل فتاپور با حالت عصبانی به آن رفیق گفت شما اطلاعی ندارید. پس از این گفتگو تمام چاپخانه توسط رفیق هادی و بهرام مورد جستجو قرار گرفت. بخاطر مسائل امنیتی و موارد ویژه، یک چاهی در محوطه چاپخانه احداث کرده بودیم که بیش از ۷ متر عمق داشت. این چاه برای ضرورت‌های امنیتی کنده شده بود و بعضی وقتها در آن پوشال می ریختیم. رفقا هادی و بهرام به سمت چاه رفتند و بخشی از پوشالها را بیرون آوردند. زیر پوشالها تکه پاره و ورق پاره های امتحانی نشریه کاراکثریت، همچنین زینک کاراکثریت را پیدا کردند که شب قبل به تعداد چهل هزار عدد چاپ شده بود و صبح زود در اختیار اکثریت قرار گرفته بود. در این هنگام رفیق هادی با عصبانیت فامیل فتاپور را خطاب قرار داد و درحالیکه به سمت وی گام بر می داشت به وی گفت مردکه اگر تو چیزی چاپ نکردی این ها چیست؟ فامیل فتاپور در حالیکه رنگ از رخسارش پریده بود سرش را پائین آورد و کمی عقب رفت. رفیق هادی به سمت وی رفت که او را از چاپخانه بیرون بیاندازد. در این هنگام رفیق بهرام جلو رفیق هادی را گرفت و گفت بهتر است این کار را من انجام بدهم و نگذاشت هادی به مهران نزدیک شود. بعد رفیق بهرام شانه فامیل فتاپور را گرفت و وی را از داخل چاپخانه به محوطه بیرون هدایت کرد. بعد از کشف حقیقت و بیرون انداختن فامیل های فتاپور از ساختمان چاپخانه، درحالیکه همگی در محوطه چاپخانه جمع بودند، رفقا هادی و بهرام به سوی فامیل فتاپور رفتند تا با وی صحبت کنند. هنگامیکه رفیق هادی به مهران گفت به این کار شما می گویند خیانت، چه کسی به تو دستور داد دیشب در چاپخانه نشریه کار چاپ کنی؟ یکباره وی با اتفاق برادرش پریدند داخل تویوتای مخصوص حمل نشریه کار و از چاپخانه فرار کردند. یکی از رفقا که سمت نگهبانی آنجا را عهده دار بود درصدد تعقیب آنها بر آمد اما به دستور رفقا هادی و بهرام از این کار منع شد.

آمدن فتاپور و غبرائی به چاپخانه

عصر همان روز ساعت حدود ۶ بعد از ظهر بود که رفیق هادی و رفیق بهرام به چاپخانه آمدند. آنها منتظر اکثریتی ها بودند و بعد از چند دقیقه مهدی فتاپور و رضاغبرائی به چاپخانه وارد شدند. صحبت های آنها بیش از چند دقیقه بر سر امکانات سازمان و چاپخانه به طول نیانجامید. به غبرائی و فتاپور گفته شد که ما چاپخانه دیگری نیز داریم که در اختیار شما می باشد. بودجه نشریه کار را هم به تصمیم کمیته مرکزی سازمان به فرد دیگری انتقال دادیم که از افراد شماسست. میلیونها امکانات سازمان را چه در داخل و چه در خارج از کشور بازهم به دستور کمیته مرکزی (یعنی اکثریت) به افراد شما واگذار کرده ایم. آیا ما برای

چاپ نشریه حق داشتن امکانات چاپ رانداریم؟ آیا از سایر امکانات سازمان که تمامی آنها را طی چند ماه گذشته در اختیار شما گذاشته ایم بهره مند خواهیم شد یا خیر؟ در آن لحظات نه حرف تندی بین رفقای ما و اکثریتی ها رد و بدل شد و نه کسی از اسلحه و حرفهای خشونت آمیز حرفی به میان آورد. البته فتاپور از اول که وارد چاپخانه شد و همه داشت ، بی جهت به سایر رفقای چاپخانه خیره می شد و در اضطراب کامل بود. در حالیکه هیچ حرکت خاصی صورت نمی گرفت و همه خونسرد عمل می کردند، وی مرتب به اطرافش نگاه می کرد. به نظر می رسید این حالات فتاپور و ترس وی بخاطر افکار پریشان و عدم شهامتش در برخورد با اینگونه حوادث بود. رفقای ما آن شب در کمال تواضع و خویشتن داری تلاش کردند جو صحبتها بصورت آرام حفظ شود و حرفی نزنند که اختلافات از روال اصولی خودش خارج شود. آنها حتی از طرح جاسوس بودن فامیل های فتاپور صرف نظر کردند ، چون انشعاب شده بود و احتمال داشت طرح این موضوع بر جو صحبت ها اثر بگذارد و این کار به صلاح جنبش نبود. بطور کلی در این نشست کوتاه هیچگونه حرف غیر اصولی رد و بدل نشد. در پایان مذاکرات چند دقیقه ای و طرح سئوالهای منطقی از سوی رفقای سازمان، سرانجام اکثریتی ها گفتند: پس اگر چاپخانه را به ما تحویل نمی دهید ما می رویم و یکباره بلند شدند. گویی هردوی آنها دچار هراس بیش از حد بودند. آنها رفتند و فردای آن روز جلو دانشگاه تهران دست به شایعه پراکنی زدند و ادعا کردند که هادی و بهرام به زور اسلحه چاپخانه را گرفتند .

نقش سازمان اکثریت در لو رفتن چاپخانه سازمان

آنها آنقدر در باره چاپخانه و جاده کرج و اقلیت و ... جنجال به راه انداختند که تمام هواداران و خیلی از افراد خارج از تشکیلات نیز از وجود چاپخانه جاده کرج مطلع شدند. در ادامه این جو سازیها ما مجبور شدیم این چاپخانه را بفروشیم . قصد فتاپور و شرکاء از این بی پرینسیپی آشکار این بود که ما ضربه بخوریم . مادر همان هنگام نمونه های مشابه دیگری از زیر پا گذاشتن اصول و پرینسیپها توسط جریان اکثریت دیده بودیم که نمی توانستیم به آنها اعتماد کنیم. به اجبار دست به کار فروش چاپخانه شدیم ، چرا که آنها در ادامه همسویی با رژیم جمهوری اسلامی ایران بی شرمانه اعلام کردند: سازمان اکثریت حاضر است دوش بدوش سپاه پاسداران بر علیه نیروهای «ضد انقلاب» که منظورشان سازمان ما و سایر نیروهای مخالف رژیم بود بجنگند. ما باعجله توانستیم بخشی از دستگاههای این چاپخانه را بفروشیم و سراسیمه همه رفقا را از تیررس اکثریت و مأمورین رژیم خارج کردیم. حدس ما درست بود، فتاپور و شرکاء بیکار ننشسته بودند. با وجودیکه تمام رفقای چاپخانه را از آنجا خارج کرده بودیم ولی دیری نپائید که رژیم به ساختمان چاپخانه حمله کرد. مقدار کمی وسایل باقیمانده چاپخانه و ساختمان چاپخانه به دست مأمورین رژیم افتاد. سپس در صدد دستگیری صاحب ساختمان چاپخانه بر آمدند. متأسفانه این ساختمان بنام رفیق اسدالله پنجه شاهی بود. مزدوران رژیم رفیق را دستگیر کردند و دیری نپائید که وی را به جوخه اعدام سپردند. فرخ نگهدار ، مهدی فتاپور و شرکاء مطمئن باشند ما باتکیه به اسناد مدلل و شواهد غیرقابل انکار سرانجام در فردای

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران آنها را به جرم خیانت به دادگاه خلق می سپاریم.

دروغهای آشکار سازمان اکثریت

برخلاف اظهارات کذب فتاپور ، نه رفیق کاظم و نه رفیق نظام هیچیک از آنها از محل این چاپخانه خبری نداشتند. آنها نیز مانند بعضی از رفقای سازمان فقط می دانستند که سازمان یک چاپخانه دارد و نه بیشتر. علاوه بر این در آن هنگام ما مسلسل حمل نمی کردیم و فقط کلت حمل می کردیم. مسلسل های ما فقط در خانه ها ویا برای موارد خاصی می توانست کارایی داشته باشد. درشرایطی که ما سلاح های کمری خود را نیز مخفیانه حمل می کردیم چگونه ممکن بود بامسلسل جلو چاپخانه بایستیم؟! اظهارات فتاپور اینقدر سخیفانه است که هر انسان اندک عاقلی به سهولت می فهمد وی دروغ می گوید. فتاپورگفته است به ما خبر دادند «هادی غلامی مسلسل بسته و همراه با کاظم و نظام جلوی چاپخانه ایستاده اند». این اظهارات فقط از یک مغرض ویا مغز علیل بر می آید. آیا هنگام انشعاب اقلیت و اکثریت که سرکوب نیروهای انقلابی شروع شده بود ، امکان داشت که سه نفر از رهبران سازمان اقلیت مسلسل به دست گیرند و جلو چاپخانه بایستند؟ آنهم چاپخانه ایکه دهها مشتری معمولی داشت ؟ چاپخانه ایکه در همسایگی اش یک حزب الهی کارخانه زده بود و ما مجبور بودیم برای توجیه کارمان بخشی از کتابهای مذهبی از جمله کتابهای طالقانی را جلو دفتر بگذاریم که مبادا وی به ما و فعالیتهایمان مشکوک شود . آیا دوران عقل و منطق نیست که چاپخانه ایکه با جواز علنی و رسمی کار می کرد و گاه از سوی دادستانی رژیم نیز بازبینی می شد ، حال سه نفر مسلسل به دست جلو آن بایستند؟! این اظهارات فقط به قصد آشفته کردن اذهان مردم نسبت به حقایق و باهدف ماجراجو معرفی کردن رفقای ماصورت می گیرد. این همان سیاستی است که سالهاست از جانب حسین شریعتمداری بر علیه نیروهای انقلابی به کار گرفته میشود. وقتی امثال فتاپورها اینقدر حقیر و پست می شوند که بخاطر ترس از آینده و روبروشدن با مردم به «سگ خانم انصاری» پناه می برند دیگر چه چیزی به آنها می توان گفت ؟

تغییراتی که در سازمان اکثریت به خیانت انجامید

عناصر متشکل در سازمان اکثریت روزگاری دم ازمارکسیسم می زدند، رفته رفته به حزب توده روی آوردند ولی گوی سبقت را از توده ایهانیز ربودند. آنها پس از انشعاب چنان خود را شیفته خط مشی رویزیونیستی و ترهای خروشچفی معرفی کردند که به حزب توده نیز خرده می گرفتند. دیری نپائید که اکثریت خمینی را « امام» خطاب کرد و برای انتخاب ریاست جمهوری اعلام کردند «به حجت الاسلام سید علی خامنه ای رأی می دهیم». اکثریتی ها مبارزات قهرمانانه خلق کرد رابه «جبهه متحد ضد انقلاب» نسبت دادند. شعارمحوریشان به نفع رژیم جمهوری اسلامی ایران این شد که « دوش به دوش سپاه پاسداران درهمه جا علیه نیروهای انقلابی می جنگیم ». درحالیکه هرروز دسته دسته نیروهای انقلابی و مبارزین دستگیر ، شکنجه

و تیرباران می شدند، اکثریت اعلامیه داد « نظام حاکم بر زندان ها مبتنی بر شکنجه نیست »؟! تا نفس داشتند فریاد زدند «سپاه پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید». هنگامیکه تاریخ مصرفشان برای رژیم جمهوری اسلامی ایران تمام شد، آنوقت به خدمتشان پایان دادند. در داخل ایران از کمیته ها بیرونشان انداختند و در خارج از کشور سفارتخانه های رژیم به عمر خبر چینی و چماقداری آنها پایان دادند. عده ای از آنها را که مثل مهدی فتاپورو فرخ نگهدار خوش خدمتی نکرده بودند دستگیر و زندانی کردند و در یک کلام رژیم این جریان را دور انداخت.

دوره مهاجرت اکثریتی ها

ابتدا راه شوروی آن روزگار را برگزیدند، ولی دیری نپائید که جذب غرب آنها را وسوسه کرد، چاره را در این دیدند که عطای «اردوگاه سوسیالیسم» را به لقایش ببخشند. از رهبری تا هواداریکی پس از دیگری به غرب آمدند. اکنون چند سالی است که به تحکیم دوباره روابط خود با جناح حجاریان پرداخته اند. با حزب مشارکت ، دم و دستگاه محمد خاتمی ، اکبر گنجی و خلاصه بخشی از اطلاعات و هیئت حاکمه روابط حسنه و نیمه رسمی برقرار کرده اند. به مناسبت های مختلف با مشارکتی ها و دیگر همپالگی هایشان نامه های تبریک و تعریف تمجید رد و بدل می کنند و دهها اقدامات شنیع دیگر. حال شما خود قضاوت کنید ، آیا در کردار این جریان رد پایی از پشتیبانی از مردم دیده می شود؟ ما در رفتار و بد کرداریهای رهبران سازمان اکثریت فقط عشق به خمینی و جمهوری اسلامی ایران را شاهدیم . شاید آنها بتوانند بخاطر خیانت هایشان چند صباحی در ویلاگهایشان از «عشق بنوده ها» نیز سخن بمیان آورند ولی تاریخ و مردم ایران نگاه دیگری به آنها دارد و در مورد این قبیل افراد قضاوت دیگری خواهند کرد. از اینرو ما در فرهنگ سیاسی واژه مناسبی برای مهدی فتاپور و فرخ نگهدار نیافتیم به جز روسپی های سیاسی .

هوشیاری اقلیت در هنگام انشعاب

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) با هوشیاری تمام هرگز به دام حفظ پول و امکانات نیافتاد و رفقای ما اجازه ندادند مسائل جنبش تا این حد نازل پائین بیاید. در آن هنگام هر تصمیمی که از سوی اکثریت (بنام کمیته مرکزی سازمان) اتخاذ می شد ، ما بدون چون و چرا اجرا می کردیم . این کار را اصولی می دانستیم و هنوز هم اعتقاد داریم بهترین تصمیم بود. چراکه نمی خواستیم مسائل اصلی و محوری اختلافات ما که بر سر طرفداری اکثریت از «اردوگاه سوسیالیسم» و حمایت و همکاری با رژیم جمهوری اسلامی ایران بود از مجرای خود خارج شود.

اگر جز این حقیقت ساده بود ، ما چه اجباری داشتیم که میلیونها امکانات مالی و تدارکاتی سازمان را به اکثریت بسپاریم ؟ اگر جز منافع جنبش و مردم بود ، چرا می باید ما کلیه سلاحهایی را که در اختیار داشتیم تحویل افرادی می دادیم که آگاهانه می دانستیم در آینده اکثریتی خواهند بود. چرا در کردستان علی رغم

دراختیار داشتن بیشترین امکانات تسلیحاتی، رفیق اسکندر پس از انشعاب فقط با یک کلت کمری عازم این منطقه شد؟! در هنگام انشعاب بیش از ۹۰ درصد از امکانات مالی و تسلیحاتی سازمان در اختیار رفقا هادی و بهرام بود. اگر آنها مجری اراده و تصمیمات کمیته مرکزی وقت سازمان نبودند چرا سه هفته قبل از انشعاب تمام آنها را به دستور کمیته مرکزی قبل از انشعاب در اختیار افرادی گذاردند که هیچ سابقه مبارزاتی در سازمان نداشتند. سابقه عضویت افرادی که در سازمان، آنهمه امکانات را از رفقای ما تحویل گرفتند از یک هفته بیشتر تجاوز نمی کرد. این افراد تماما توسط بانداکثریت به سازمان راه یافته بودند. همانطور که فرخ نگهدار، مهدی فتاپور، جمشید طاهری پور و دیگر رهبران اکثریت نیز طی چند ماه قبل از قیام از طریق باند بازی به سازمان و سپس مرکزیت راه یافته بودند. برای اینکه از عمق خیانتها و بی پررسیهای اکثریت بیشتر آگاه شوید، باسابقه ترین فردی که آن روزها به رفقای ما معرفی شد تا میلیونها امکانات سازمان به وی تحویل داده شود، هیچگونه فعالیتی در سازمان نداشت. این شخص برادر یکی از اعضای مرکزیت اکثریت بود و در یک شرکتی به شغل حسابداری مشغول بود. از آنجا که وی به توصیه برادرش بعنوان یک فرد محرم راز اکثریت در نظر گرفته شده بود او را به این سمت گمارده بودند. امیدواریم با توضیحاتی که داده شد رفیق اسکندر پاسخ سئوالش را گرفته باشد و به انگیزه فحاشیهای بیمارگونه عوامل رژیم و اکثریتیها نسبت به رفیق کبیرهادی (احمد غلامیان لنگرودی) و رفیق بهرام (حسین زهری) پی برده باشد. رفقا مطمئن باشند ما اتفاقات و حقایق را تا آنجا که به نفع منافع جنبش و مردم ایران تشخیص دهیم به تحریر در خواهیم آورد. امیدواریم رفقانیز موقعیت ما را در برخورد با شرایط کنونی و دشواریهای پیش رو درک کنند و تأخیر در انتشار اینگونه مطالب مهم را به حساب کم توجهی و یا کم کاری ما نگذارند.

با ایمان به پیروزی راهمان

A.C.P- Postfach 12 02 06-60115 Frankfurt am Main-Germany-Fax: 00-49-221-170 490 21
Web Site: <http://www.iranian-fedaii.de> E-Mail: organisation@iranian-fedaii.de